

بهرین صنایع مکتوب مکان و فضل خلق و بر زمانه



در مطبعه میمنشی نوک شویب طبع منقوش جهان

RE7850

بعد از حمد خدا و نعمت نبیة الانبیا صلی الله علیه و آله و احوال جمیع میگوید سید ما است
بن سید خاندان الله رضا الله عنهما که اتفاقاً در سنه یک هزار و دویست و شصت و شش بمحرم در کربلا
بودم و در همان عصر مشفق منقی امر ایشان بسیار بقریب دوره و از سار و در مقام بهور رسیدند
وقت آنکه در میان بودیایح یازدهم سهرجستند که روز نور و خودنروشان وقت علقا که در ستر شمع
و اتفاقاً بسیر فریم روز دوم بغض نماز فجر و یک از غویر شال غل شده طرح حکایت آن حضرت
سیر یافتند قاله قوت کلام حجابی رسید که تحریر خطوط بدون تحمل الظاهر و سیر شوال ایل ایل
حجاب ایشان فرمودند که حقیقت چنین است مگر برادر صمد لوی خیرالدین که در آنی که فضائل
کمال او در شرح و انشا و نظیر خود دارند رتبه باز داده سطر که در آن گنجینه و نسخ فطریه و لوحی
نوشته بودند و بسیار خوش شده و دو صدیخ اشرفی صمد فرمود و سوار رتبه مذکوره کسی یک سطر هم
فرین صفت نوشته و نه حالا ممکن است که کسی نحوی تحریر این کند برادر صمد درین امر عجز از کار

[illegible]

در سنه ۱۰۰۰ که در دوی طوسی التزم این صنعت نمود و سبب نظم بر بود و الا در شرفین بجا
خطی این مکتوب بنحویت بدقت تمام بر یک نام مکتوبی است با اتفاق و عواری کشتی غرض که پندار بودیم
کشتی سوار شدیم بنامش یک قطعه خط که از اطراف جوارش نام نشان سیده بود و بد برای خوش بود
حواله که در مضمون است یک خط دیگر از طرف خود با حواصی و اشارات نمودن بهر باره است
در یک پاس بنور کشتی بجا پوزر رسیده بود و با تامل و نظر قلم برداشته نوشته خواهد کرد و چون خواهد بود
و اگر گفته خود بشمار کنند گفته که اگر نقول اینها گفته نشانی بدون کرده شود هر سه از نواد خواهد بود
چنانچه اصل آورده به بهار حرم خوش کرد و در قفسه پیچیده و در انبساط خواست و در یک سال
شادی یک کشتی بود که بر سر کشتی سوار بود و در کشتی سوار بود و در کشتی سوار بود
و پوزر دوا هم که مرده جان از او رسیدنی است و گاه بر روی آسانی که یک کاک یکی در قمار جایون پانجا
آرد و یار دودا هم که از هر گاشتن هم بر هم شادی خوش شاد شویش بر دوا هم که پیش بد و نامه رساند از خوشی
بخت بلند می فرستد و دودا هم از شادی چنان بر خوشی بالیدم که در پیر سر گنجیدم چشم چرخ ای از ایشان
بپاسن که در کشتی خوش دیدم بر در و گاه یک گشتن و دودا هم که گشتن و دودا هم که گشتن و دودا هم که گشتن
رسانا در قفسه هر مان بر دودا هم که گشتن و دودا هم که گشتن و دودا هم که گشتن و دودا هم که گشتن
تا توان بر کامن سایدند با یک شیر نایال روی آید و در دودا هم که گشتن و دودا هم که گشتن و دودا هم که گشتن
شاید از شیریه کرده باشند که توان بنی بگوید هر سیاری ساهل بران چشم که مانند شوشه سحر بادی

و اعیان
در سنه ۱۰۰۰
خطی این مکتوب
کشتی سوار شدیم
حواله که در مضمون
در یک پاس
و اگر گفته
چنانچه اصل
شادی یک کشتی
و پوزر دوا هم
آرد و یار دودا
بخت بلند می
بپاسن که در کشتی
رسانا در قفسه
تا توان بر کامن
شاید از شیریه

رقعات بهائم

دوستگیری سستی بجای تو انیم رسانید و نه بانی نیاز زندی ایشان بایشان میبیدم و در پنج
 نامه نام ۱۲
 نامه نام ۱۲
 کی شنیدم بر چندین خوش شاد و بان بنیاد و دگر دیده دیدار پرست از راه نشینی گزیری
 کنون بجان که بایرم اگر مردم آرزو با خود بروم چشم آن دم که زودتر همچو بیانی روشنی خوش دیده
 شوند ز قهوجان مرغی پیش نیک یا با آرزو نموده میخواست که اندک از بسیاری بجهانی دوری که با
 بر نگار دغا نه رویه دید و کاغذ کوبه ناچار بدل گذشته بگارش سرگشت میگراخویم با اینکه
 تا صاحبان پیغمبر سید گناه بخشی خود که آرزو کنه اندیش است که گاه درین هنگام که اگر
 چنین سخن آید از نوده اسم که بیکدم بر گناه میکنم و در پی از پیشانی منم دای بر من فرین
 آرزو کار جهانیان بهاره برین دلش از آنکه بشنوی از آن ایست که دارم و تار نیست نخواهم
 چون بی چند بر آید که از زندی خود آگاه نساختند گوشتگرشی رسیده بود که شب زخامه از ایشان
 نامه گری باز ششم کنون پی که بنیه بر دیدن نیاز و اوید نگارشی از خوشی ایشان بخشد و بن کام
 که گاهی پدید نموندند ایست از گناهی همگد که مردم بکینه تو دل بدر کرده شاد میباش
 بادی آورده و ستانده و در شهر قهقهه فرد دل بود و دم افسوس نیستم که این بر دل
 شوخ چنین می باشد از دوستکاری ایشان چنان آمده اسم که دیگر نیست و می آرزو
 مگر از گران بیخت نچاهم بیت چنان خستد آسایش نیستش که با نش آموشی آورده و چشمی
 در همی آنکه پای در میان گلشنی شسته بهار دوستی آبیاری نامه گری سفر خواندند و شست که

نامشمار کارش باید بسیار از پای خاشاک نظر دل زدنش نیست و چون شمع
 این بهارم که کسی نگریسته گریسته و اگر در هر حالی زیانی نباشد گاهی باید یاد آورده شعر از زوهر
 سپید و لعل شاد کن + ای که میگفتی زوهر نیست نسازم یاد کن + رفته کینه شیرین کن آن ماه بهمان سحر
 فرستاده بودند سید مفره بخشید که لب بلب چسبید و روی جوان بهمن داشت چو چشم گزیده و ماه و ماه
 بر همان رسیده است مرا یکدسته شیرین بر مغز ز بار چاشنی داد و بی مغز چو جود پیشی چمن شاید
 که چندین ماه تو کجایم یاد رفته خوشه انگور سینه شیرین کام گردانید خوشایند که پادشاهان بهی بزرگی
 زینش بیا پیش زنده تازیان بجان ل غرض خوانند کشور شیرینی است که دلم میوه بخایه غلامان
 و ستایشش بپایان ز خوشه اش خوشه بدین آن خواند که از دهن پیرین شیرین جانیش برآید و شیرین
 گوهر کتیا بایتم و اگر گهر شری از ناز زکات و پیش سواران آب بهار در گرداب شرم گسترده و آن
 شیرین لب شیرین و بهمان معشیه بر زبانش اگر بر زبان گردانند ز یاد شیرین و دلش چشمت
 به بند او ز گوش خوبست که از زمره سلامت آب فرو رود و پیر و پند و یاکو پیرل پاکان که از نواد
 روی خشمی مهر خداد و در او روده اند و شش که بار و است چون بار نهد و خری ز یاد و آن خمر خوش
 خوش گفت آنکه گفت بیت ناک اسیر سازای این میان در بهار آب می پودند چو گوهر شود
 رفته سینه کنی زندان جوان ز شاکس بر دهنست و بهار از شمشیر سر گریان گاهی خود را بیم میکرد
 بود هنوز بدانش میگردند و درین رو کارش نیست و شیرین گوی آن پیر و اگر با لاله اش از آب گمان برآید که

نجات بهمان
 ای که میگفتی زوهر نیست نسازم یاد کن
 رفته کینه شیرین کن آن ماه بهمان سحر
 فرستاده بودند سید مفره بخشید که لب بلب چسبید
 و روی جوان بهمن داشت چو چشم گزیده و ماه و ماه
 بر همان رسیده است مرا یکدسته شیرین
 بر مغز ز بار چاشنی داد و بی مغز چو جود پیشی چمن شاید
 که چندین ماه تو کجایم یاد رفته خوشه انگور
 سینه شیرین کام گردانید خوشایند که پادشاهان بهی بزرگی
 زینش بیا پیش زنده تازیان بجان ل غرض خوانند کشور شیرینی
 است که دلم میوه بخایه غلامان و ستایشش بپایان
 ز خوشه اش خوشه بدین آن خواند که از دهن پیرین شیرین
 جانیش برآید و شیرین گوهر کتیا بایتم و اگر گهر شری
 از ناز زکات و پیش سواران آب بهار در گرداب شرم گسترده
 و آن شیرین لب شیرین و بهمان معشیه بر زبانش اگر بر زبان
 گردانند ز یاد شیرین و دلش چشمت به بند او ز گوش خوبست
 که از زمره سلامت آب فرو رود و پیر و پند و یاکو پیرل پاکان
 که از نواد روی خشمی مهر خداد و در او روده اند و شش که بار و است
 چون بار نهد و خری ز یاد و آن خمر خوش خوش گفت آنکه گفت
 بیت ناک اسیر سازای این میان در بهار آب می پودند چو گوهر شود
 رفته سینه کنی زندان جوان ز شاکس بر دهنست و بهار از شمشیر
 سر گریان گاهی خود را بیم میکرد بود هنوز بدانش میگردند
 و درین رو کارش نیست و شیرین گوی آن پیر و اگر با لاله اش از آب
 گمان برآید که

لعلش بر شکران

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

گمان بر دم که زنده اند که تبارش گوی گوهر گوش شنیدن شبنم که در دایره نجات بر دلم
 پیشانی رشتند دیده رسید اکنون از اندیش یکدیا گامی چند پیش نهند یاد دهنی پسند که خود سر رفته
 هر بار که ایشان بجایگاه ساراید و نامه نرو چگونہ دل و ستان زنجیر بایش خد اگاه کبلی برانی
 کار بار و زینگی نگشت که بکاران جهان از م تا بد میری چه شد چشم بدلم گار وینکند که بمبار ده
 چایکه باد از اینست فراموشی که با چندی پیش پستان منم نگاری شتا و سپاس گری رفته ۲۱ نواز
 از هر گناه ایشان گذشتم و بر زبان بر دم میسم که موی دزد در در و ازین روشن خوابند آد
 کسی نیست که پرده از پرده در دیند میروم میگفتیم بیت ندر پرده که در کجا چنگ که باشد
 در پرده رنگ چون در دو سحر بزدان فت افسانه هر بر صرده اندوخته که باز آمد و پاری
 که با حیدر شایان فرین و ستایش شود و پس رفته ۲۲ فطر در کنار نامه بیگانه که وی یاد ما دوستیار گنا
 این یاد با نوحیت بر کنار نامه تهرانیان یادم کرد که با دم سپند چاره کاغذی بنم فرید با
 سوگند زبان که نامه بنام نوشیند از م بر اینکه هنوز یاد هم و بچ دل شاد آینه اگر چیزی ازین
 گری ندهست چنین تخم نباید که در گنه بایشید که زار و دل سبانه دیگر شعر داشتند با هم گفتند
 پس رفته ۲۳ بنده خواندند که شایان پذیرائی است کامیابی بهوش باد گشتند که بیشتر و ستان
 ستایش چنان بر زبان آند چو گلی بستان و بلبل پسندتان برده آن خضر کشو مهربانی برابر آن آرد
 ز رخسار خان که ارباب گاه نوشیند ازین ندهست چنان کرده و الا شکوه است که نه اضم و اضم بجای سید بنده

[illegible]

یہ قدر وادارہ

[illegible]

بخیر خیم تو در مان ، در پست که بیمارم و خنیده ای بدی بهما بر بیم نیامد اگر گاه و گاهی ایشان در کار
 خود و دیر اندیشی را که در فتنه ایشان آن مهربان یکدیگر آید هم سرگشته اند از ناخواری آب و هوا
 این خیم را چو باد که در روز خود و در روز دهم گاه و گاه در دم بیاید که چشم راه
 رفته را با می تب بد از بدن توان تو بهنگام خوشدل گردید و در آن تو از نامشهربان تو نگرم
 بجان دل + نه خیم تو بهر باد و بهشتان + در رسیدن به بیمار پسین خفته شد رستی آرزو بود است
 و دیگر که مهربان خود را به بستر براری بنویسم دیدار ساز جانیان نود دارم بهشت او که خوش خیم
 رفته هم بکشد و آن نام و ستیام بهیچ نرفته نشاید چشم بر اینند که از این کار و خواهش دور باشد
 باین بیان آن خیم در رفته و شکسته است پایان است و تنیاری کشاده باد و پست که دست برده
 سبزه زود کار و بهشت این به پست یک است پیش آنکه چون در پست بر سر نهاد و بی جنبان
 هر که به پست و توان به پست بر دست گفته و تنی به پست و چون بر دست و توان آن بالا دست را در
 و شکری بر سر تو تواند و در پیش تو و این کار و تنی به پست و چون بر دست و توان آن بالا دست را در
 دست تو است و پست و رفته خدا ایگان کن سیه خداوندی پاینده با دینار بندگان پاینده
 بناچار بدل نشود و خلی از این نشی است بر کوه بسیار و آن نیست که وی پایار و زبر آمده یکی
 خنده رسانید که از سر کار و الا بهی کار و بار بازم و هم گردید اکنون در رسیدیم باید چون سماند خیم
 اگر کوشتن گری بیایم تواند رسانید بر کار لید رفته از این که مستمند آن از رویا و درون بد

این کتاب که در این شهر
 به نام ...
 از سال ...
 در روز ...
 در ماه ...
 در سنه ...
 در شهر ...
 در ملک ...
 در دولت ...
 در پادشاهی ...
 در وزارت ...
 در محکمات ...
 در دیوان ...
 در مجلس ...
 در اجتماع ...
 در تفریح ...
 در ورزش ...
 در بازی ...
 در شکار ...
 در جنگ ...
 در صلح ...
 در دوستی ...
 در دشمنی ...
 در عشق ...
 در کینه ...
 در غم ...
 در شادی ...
 در اندوه ...
 در امید ...
 در ناامید ...
 در ترس ...
 در دلجوئی ...
 در بددلی ...
 در حقارت ...
 در بزرگواری ...
 در تواضع ...
 در تکبر ...
 در فروتنی ...
 در عجز ...
 در استغناء ...
 در محتاجی ...
 در فقر ...
 در ثروت ...
 در کمالات ...
 در نقصان ...
 در کمال ...
 در جلال ...
 در ذلالت ...
 در رفعت ...
 در سفلت ...
 در علو ...
 در سفلی ...
 در برتری ...
 در پستی ...
 در بلندی ...
 در کوتاهی ...
 در فراوانی ...
 در کمی ...
 در زیاده ...
 در ندرت ...
 در وفور ...
 در تنگنا ...
 در وسعت ...
 در محدودیت ...
 در بیحدودیت ...
 در مطلق ...
 در مقید ...
 در آزاد ...
 در بند ...
 در حقیقت ...
 در ظاهر ...
 در باطن ...
 در آشکارا ...
 در پنهانی ...
 در معلوم ...
 در مجهول ...
 در یقین ...
 در شک ...
 در اطمینان ...
 در تردید ...
 در قطعیت ...
 در احتمالی ...
 در ضرورت ...
 در contingency ...
 در امکان ...
 در عدم امکان ...
 در وجود ...
 در عدم وجود ...
 در حیات ...
 در ممات ...
 در زنده ماندن ...
 در نابودی ...
 در بقا ...
 در فنا ...
 در استمرار ...
 در انقطاع ...
 در پیوستگی ...
 در جدایی ...
 در اتحاد ...
 در تضاد ...
 در توافق ...
 در تعارض ...
 در سازگاری ...
 در ناسازگاری ...
 در هماهنگی ...
 در ناهماهنگی ...
 در یکپارچگی ...
 در تکه پاره شدن ...
 در استحکام ...
 در ضعف ...
 در قوت ...
 در ناتوانی ...
 در توانایی ...
 در مهارت ...
 در عدم مهارت ...
 در آگاهی ...
 در نادانیت ...
 در دانایی ...
 در نادانی ...
 در بصیرت ...
 در盲目یت ...
 در روشن بینی ...
 در تاریکی ...
 در هدایت ...
 در گمراهی ...
 در راستی ...
 در دروغ ...
 در صداقت ...
 در کذب ...
 در اخلاص ...
 در خیانت ...
 در وفاء ...
 در بغاوت ...
 در ایثار ...
 در خودخواهی ...
 در بخشندگی ...
 در دریغ ...
 در سخاوت ...
 در بخل ...
 در آزادی ...
 در بردگی ...
 در استقلال ...
 در وابستگی ...
 در خودمختاری ...
 در بیخودگی ...
 در معنی دار بودن ...
 در هدفمند بودن ...
 در بیهدفی ...
 در برنامه ریزی ...
 در بی برنامه بودن ...
 در نظم ...
 در بی نظمی ...
 در ترتیب ...
 در هرج و مرج ...
 در منظم بودن ...
 در نامنظم بودن ...
 در پاکیزگی ...
 در نجاست ...
 در بهداشت ...
 در آلودگی ...
 در سلامت ...
 در بیمار بودن ...
 در جوانی ...
 در پیری ...
 در نیرومندی ...
 در ناتوانی ...
 در زیبایی ...
 در زشتی ...
 در جذابیت ...
 در بی جذابیت بودن ...
 در محبوبیت ...
 در نفرت ...
 در احترام ...
 در بی احترامی ...
 در ادب ...
 در بی ادبی ...
 در مؤدبه ...
 در بی مؤدبه بودن ...
 در متواضعی ...
 در تکبر ...
 در فروتنی ...
 در عجز ...
 در استغناء ...
 در محتاجی ...
 در فقر ...
 در ثروت ...
 در کمالات ...
 در نقصان ...
 در کمال ...
 در جلال ...
 در ذلالت ...
 در رفعت ...
 در سفلت ...
 در علو ...
 در سفلی ...
 در برتری ...
 در پستی ...
 در بلندی ...
 در کوتاهی ...
 در فراوانی ...
 در کمی ...
 در زیاده ...
 در ندرت ...
 در وفور ...
 در تنگنا ...
 در وسعت ...
 در محدودیت ...
 در بیحدودیت ...
 در مطلق ...
 در مقید ...
 در آزاد ...
 در بند ...
 در حقیقت ...
 در ظاهر ...
 در باطن ...
 در آشکارا ...
 در پنهانی ...
 در معلوم ...
 در مجهول ...
 در یقین ...
 در شک ...
 در اطمینان ...
 در تردید ...
 در قطعیت ...
 در احتمالی ...
 در ضرورت ...
 در contingency ...
 در امکان ...
 در عدم امکان ...
 در وجود ...
 در عدم وجود ...
 در حیات ...
 در ممات ...
 در زنده ماندن ...
 در نابودی ...
 در بقا ...
 در فنا ...
 در استمرار ...
 در انقطاع ...
 در پیوستگی ...
 در جدایی ...
 در اتحاد ...
 در تضاد ...
 در توافق ...
 در تعارض ...
 در سازگاری ...
 در ناسازگاری ...
 در هماهنگی ...
 در ناهماهنگی ...
 در یکپارچگی ...
 در تکه پاره شدن ...
 در استحکام ...
 در ضعف ...
 در قوت ...
 در ناتوانی ...
 در توانایی ...
 در مهارت ...
 در عدم مهارت ...
 در آگاهی ...
 در نادانیت ...
 در دانایی ...
 در نادانی ...
 در بصیرت ...
 در盲目یت ...
 در روشن بینی ...
 در تاریکی ...
 در هدایت ...
 در گمراهی ...
 در راستی ...
 در دروغ ...
 در صداقت ...
 در کذب ...
 در اخلاص ...
 در خیانت ...
 در وفاء ...
 در بغاوت ...
 در ایثار ...
 در خودخواهی ...
 در بخشندگی ...
 در دریغ ...
 در سخاوت ...
 در بخل ...
 در آزادی ...
 در بردگی ...
 در استقلال ...
 در وابستگی ...
 در خودمختاری ...
 در بیخودگی ...
 در معنی دار بودن ...
 در هدفمند بودن ...
 در بیهدفی ...
 در برنامه ریزی ...
 در بی برنامه بودن ...
 در نظم ...
 در بی نظمی ...
 در ترتیب ...
 در هرج و مرج ...
 در منظم بودن ...
 در نامنظم بودن ...
 در پاکیزگی ...
 در نجاست ...
 در بهداشت ...
 در آلودگی ...
 در سلامت ...
 در بیمار بودن ...
 در جوانی ...
 در پیری ...
 در نیرومندی ...
 در ناتوانی ...
 در زیبایی ...
 در زشتی ...
 در جذابیت ...
 در بی جذابیت بودن ...
 در محبوبیت ...
 در نفرت ...
 در احترام ...
 در بی احترامی ...
 در ادب ...
 در بی ادبی ...
 در مؤدبه ...
 در بی مؤدبه بودن ...
 در متواضعی ...
 در تکبر ...
 در فروتنی ...
 در عجز ...
 در استغناء ...
 در محتاجی ...
 در فقر ...
 در ثروت ...
 در کمالات ...
 در نقصان ...
 در کمال ...
 در جلال ...
 در ذلالت ...
 در رفعت ...
 در سفلت ...
 در علو ...
 در سفلی ...
 در برتری ...
 در پستی ...
 در بلندی ...
 در کوتاهی ...
 در فراوانی ...
 در کمی ...
 در زیاده ...
 در ندرت ...
 در وفور ...
 در تنگنا ...
 در وسعت ...
 در محدودیت ...
 در بیحدودیت ...
 در مطلق ...
 در مقید ...
 در آزاد ...
 در بند ...
 در حقیقت ...
 در ظاهر ...
 در باطن ...
 در آشکارا ...
 در پنهانی ...
 در معلوم ...
 در مجهول ...
 در یقین ...
 در شک ...
 در اطمینان ...
 در تردید ...
 در قطعیت ...
 در احتمالی ...
 در ضرورت ...
 در contingency ...
 در امکان ...
 در عدم امکان ...
 در وجود ...
 در عدم وجود ...
 در حیات ...
 در ممات ...
 در زنده ماندن ...
 در نابودی ...
 در بقا ...
 در فنا ...
 در استمرار ...
 در انقطاع ...
 در پیوستگی ...
 در جدایی ...
 در اتحاد ...
 در تضاد ...
 در توافق ...
 در تعارض ...
 در سازگاری ...
 در ناسازگاری ...
 در هماهنگی ...
 در ناهماهنگی ...
 در یکپارچگی ...
 در تکه پاره شدن ...
 در استحکام ...
 در ضعف ...
 در قوت ...
 در ناتوانی ...
 در توانایی ...
 در مهارت ...
 در عدم مهارت ...
 در آگاهی ...
 در نادانیت ...
 در دانایی ...
 در نادانی ...
 در بصیرت ...
 در盲目یت ...
 در روشن بینی ...
 در تاریکی ...
 در هدایت ...
 در گمراهی ...
 در راستی ...
 در دروغ ...
 در صداقت ...
 در کذب ...
 در اخلاص ...
 در خیانت ...
 در وفاء ...
 در بغاوت ...
 در ایثار ...
 در خودخواهی ...
 در بخشندگی ...
 در دریغ ...
 در سخاوت ...
 در بخل ...
 در آزادی ...
 در بردگی ...
 در استقلال ...
 در وابستگی ...
 در خودمختاری ...
 در بیخودگی ...
 در معنی دار بودن ...
 در هدفمند بودن ...
 در بیهدفی ...
 در برنامه ریزی ...
 در بی برنامه بودن ...
 در نظم ...
 در بی نظمی ...

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۳
 در روز دوشنبه ۲۵ بهمن ماه ۱۲۸۰
 در محضر آیت الله العظمی خراسانی
 حضرت آقا محمد تقی میرزا
 و سایر حضرات
 در مجلس درس
 در منزلت حضرت آقا محمد تقی میرزا
 در روز دوشنبه ۲۵ بهمن ماه ۱۲۸۰
 در محضر آیت الله العظمی خراسانی
 حضرت آقا محمد تقی میرزا
 و سایر حضرات
 در مجلس درس
 در منزلت حضرت آقا محمد تقی میرزا

بهار از رنگش می آید و ایند از فرو دایز و نگهسان هر دو نو نهال می وریسانی و گویید که این

بهر از رنگش می آید و ایند از فرو دایز و نگهسان هر دو نو نهال می وریسانی و گویید که این
 بهترین میوه یکدیگر سر سبز و فتنه گردانیده بگل افشانی و بار آوری رسانا و در فتنه اول رحمتی
 تا آنکه میشت و مانند بخوبی میلو میلو می تبیین چند نگه داشت بیشتر می به در و اسایش که میشت
 فتنه که چو نیست بیگاه او از چاهگاه بگوشت و در خانه او از اشک به رسیدند به یون وین
 و به پیروی می جهان پدیدار تباری میشت که زنجانی میلو می تبیین که زاری میشت و پایان که به شکلی
 چاره ندید باید که ایشان نیز دست بدل ده بدلداری و گلن بردارند و از سرش میشت
 گذران درگاه آخر کار از نو نمایند رفته اند و کسار من نامه گذار رسیدن آله از بدلی خان
 میشت و در از آرام بود بکنان شکلی بانی آور و جز آن چاره ساز چارگان کیست که اندوه دل و در
 نمد کار ساز چایان همیشه سایه به پای به بر سر نندگان پنداره دارا و رفته جان من جان من
 رشید بجای خود از پدر و درون عزرا جانی سودا و در روزه را نوشته بود و سرید و از نو فتنه بخاری
 رفته افسره از کاروان مانده ام بهرمان رفته که نشینم کرده اند ما را با و دوری بی بودنی چون
 زبانی چون سر کج و زده پانابه پوشیدل و نیم چرخ اند و که از دوست جدلی از کایر بر نیست رنگ
 و سر کار با و رنگ من مردم از شکلی بانی که نیست چارنگ بسینه ز و می ایشان از می گرم دل خود
 و بدلداری و این گان بردارند و اندیشند که هر فریده گذر بر همین به راه این خاک بهر آیشی اویده
 و این که چارچی بر ناپیدالی گزیده جهان سر که از آفت و در هر ان یکنار نیست می می آید و می

بهار از رنگش می آید و ایند از فرو دایز و نگهسان هر دو نو نهال می وریسانی و گویید که این
 بهترین میوه یکدیگر سر سبز و فتنه گردانیده بگل افشانی و بار آوری رسانا و در فتنه اول رحمتی
 تا آنکه میشت و مانند بخوبی میلو میلو می تبیین چند نگه داشت بیشتر می به در و اسایش که میشت
 فتنه که چو نیست بیگاه او از چاهگاه بگوشت و در خانه او از اشک به رسیدند به یون وین
 و به پیروی می جهان پدیدار تباری میشت که زنجانی میلو می تبیین که زاری میشت و پایان که به شکلی
 چاره ندید باید که ایشان نیز دست بدل ده بدلداری و گلن بردارند و از سرش میشت
 گذران درگاه آخر کار از نو نمایند رفته اند و کسار من نامه گذار رسیدن آله از بدلی خان
 میشت و در از آرام بود بکنان شکلی بانی آور و جز آن چاره ساز چارگان کیست که اندوه دل و در
 نمد کار ساز چایان همیشه سایه به پای به بر سر نندگان پنداره دارا و رفته جان من جان من
 رشید بجای خود از پدر و درون عزرا جانی سودا و در روزه را نوشته بود و سرید و از نو فتنه بخاری
 رفته افسره از کاروان مانده ام بهرمان رفته که نشینم کرده اند ما را با و دوری بی بودنی چون
 زبانی چون سر کج و زده پانابه پوشیدل و نیم چرخ اند و که از دوست جدلی از کایر بر نیست رنگ
 و سر کار با و رنگ من مردم از شکلی بانی که نیست چارنگ بسینه ز و می ایشان از می گرم دل خود
 و بدلداری و این گان بردارند و اندیشند که هر فریده گذر بر همین به راه این خاک بهر آیشی اویده
 و این که چارچی بر ناپیدالی گزیده جهان سر که از آفت و در هر ان یکنار نیست می می آید و می

بهار از رنگش می آید و ایند از فرو دایز و نگهسان هر دو نو نهال می وریسانی و گویید که این

[illegible]

این از جمله امور ضروری است

کرمی سے لیا کرتا ہوں

[illegible]

سید محمد علی نقی

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

کتابخانه عمومی و تخصصی
دانشگاه تهران

[illegible][illegible]

انهم بان هم میانی دوست کنند بر اینه سودا بدو از قبیله دستنویز داده بدیم که خوش
 ای برادر روزگار
 اگر چه این که گاشتن بدست دوست دستنویز بدیم او دویم او گرفت + ده چندی بود که دویم او را بدست
 نیکو کرد
 قصه چهارم که بری ارکان بنهست که در ماه ازت درونی کسانین تو دستنویز می تاست او در که گشتن
 دارم تو خود که بر نیست گفت ترش ترش گفتیم که میارم چرا نیم از دستنویز خواندیم که مصراع
 میبندیکوست چون و چند گشت پوست گرم گشتیم که از نیست که برشت اگر چاره تواند کرد درو
 در نه بخوابانند رفقه باوه بجایم و بکام باشد نوشتند که نوگرانی می خورده بایان گان باری
 کارش مالای نزاری کشید بگردان گرفته و بنیدش دند و در ماند نوشته ایشان نیم مکر مصرع کلان
 یادش گشت + چند باشد که از کرده خودیشمان و رفقه خواجهرین چهار خان که از زده شکار گشته بود
 میسر شول بنده پروری نباید گشت تازه دست نازندگی خوا تا یافت راز بر زانش چه در آن
 که از زنده شیرین نیتست و کاری بر کاری آید که در کار کشید یکدست رفقه شینا از نیست
 گوش بود که فرا جان باز ندانی سخن دلزار در که نه اورا دیده بودم و سخن شنید امسال که از بری
 میفرم او از دلی بری می آمد و سر را و او با او در خوردیم که در خاک نهاد و جهانید
 خوبه او شش میزدیم که گاندیم و او سخن که کردیم و اویم میسر آید که او خود را که از زنده بود
 واد بر لب هر چه بر آید و او بدیدیم این که از سخن حست بسوخته بود و کنون شنیدیم که که از زنده
 سخن ایشان ای صاحب خسته نشد از این که گفت که چاره راه کایر بر گزاند که رسم رفقه نه روزا گنج باز کو در رسم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام
الذي جاء به موسى عليه السلام
والذي جاء به عيسى عليه السلام
والذي جاء به محمد صلى الله عليه وسلم

جهان رو بچند جناح هم کار با خداوند از کجاست با و پیوود الی همه بر آید و بند زرقعه چار و دوازده
 منجم هم که در خواب نامه شماره رخت راه او رود که فرستاده بودند پس آید پسند یکریز و ست
 میرزا شنیدم که میرزاخان یک شرافت و پسرش را که از کج گاو که برای او با دارد دست چند از زو
 شتران بهم برده و بر باد میدهند و در کوزه و تیرا دوست کرد چون از آن شیرین بر دارد راه آوردش فرست
 جانب پسر او را زند که بود لایق تروش نیکبانی سر ستر زرقعه من هر چه میخانه ترک نه است
 بودم که سه سالان هر گونه اسب بهر ساینده بجز سازم جان حجم ابد او ش خوانم چون هم بهرین بید و پنا
 ایسان کی شتر و بالانش بود و پایالان که گر خردار در بود و کوزه بودش آب می نامد و آب سحر
 یافت خود کوزه شکست باز از سر نو بسیاد نهادم آبش نیکبای زرقعه و مسازد لغز من بگن
 خواجش این بر من شهاب و دونوی ساخت ل جها چنگ رود این گفتن در چون روزگار
 گوش و اندیش بوده هم سحر هم که چند بیشک و ساز و دل و دانه ساند خانه و زرقعه کای سینه
 راه سارفت زبانی که کار کرد از آن کاه تا تار نگاه خود سیریت خرد خدا و ادا قته و سیاهی دیو
 زنگ ده بافته اندیش منحل ایام میماند و بایکیش و شاله را که پارس سیاه است و از آن یک خیزد و دست
 با من سنجیدار می چند گرم و الی خدا و دستش از یک گاهی و خوش گاهی بر سرش نهی گذارند خاک است
 دوی چادر و دوی بستر شوی ستار که آفتاب پیش او اندر رود و چهار کتابی است شنبکه است کتاب
 نظر کیمی سیاه که تار و آبیکو خوبان و پنهان و چو شاهی بشه او که در جور کوی چادر و دوی بستر

[illegible][illegible]

رقعات پہلے

مجلسه اول

مجلس شورای اسلامی

عليه السلام
وآله



١٥٥

۵۵۵

سید محمد علی

مفتاحہ کتبہ

این کتاب

مجلس شورای اسلامی

ایک ہی وقت میں

۱۰۰

١٢٢٩

الشيخ محمد بن عبد الله

ای لایحه

اولیٰ

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

وزارت معاش و صنایع

١٥٨

روزگار کا

فایز بنی

بسم الله الرحمن الرحيم

الملك فيصل بن عبد العزيز

بسم الله الرحمن الرحيم

پروفیسر

۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹

طبعی و فطری
 است
 کربان و زخم
 معادن و خنجر
 کرب و شداید
 دشمنی و ظلم
 گشت و خطا
 سواد و کرم
 طبعی و فطری

مجلس شورای اسلامی

کتابخانه شخصی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

گفته مارا کی خواب شنید تا لشکر سر کارش نخواستند بر دست نخواهد شد رفته دوستان
ای خواب شنیدند و سر
ده سال زمین بپودم و بکوه برآمدم و با کفش کس ساختم و گرم و پشم از مردم آشنای دست
بچو مرزایدل نیافتم بخوابم که آن دوست نیز در خواب که نزدیکی هر دو ماه رفته بود از دور
دل بیدار آن یاری کشید و می کشید سواری نیست و گویا بسته زنجیری از سواری فرستاده بود
رفته بر خور دارم بگوشت که در ماه روزه همه روزه سوا نشوید و نیز میرانید روزه داران
می آیند سر شرم است باید که درین ماه سوار نشوند و اگر سوار شوند روزه داران همه از بند
رفته اند و آهوی کای در مانده دست پانزنگه از کات اش فیکشاید و دستان بوزن خجایی
کوه کنند گاهی بر نیامده در خواب است آن یگانه دار دایم دارم که از زویش بر آید رفته ۱۲
گلشادانی خرمی افزای دل دوستان از دست که یکی با هم نشسته گلشادانی چنین گفته اند که آمده دوست
سخن آوران شهر خانه نوازی فرموده چشم بر او شهادت اند رفته ۱۲ یار و لنوار سر پازان حسن
ایشان در دل هرگزین ز چنان حال که و که چیری دیگر و گنج بیت که هر کس گم کرد و زبانی
ز نور انم بهر یک دستگاه خدا خوش از دانه خرمی افزاد لبر آرد و در انوشتم که دانه نام من از انوشتم
خوشه بودند میرد باید رسانید خاتم محمد بن حنفی که این راه دشوار گذار است
از کمال این فن توقع دارم که سهو و خطا رفته باشد معاف دارند چشم انصاف بر گزید
که اتم در حقیقت کاری کرده است چه در یک یا پس یکصد نیست یک توبه بکل الفاظ

[illegible]

AUTHOR _____
TITLE _____

TITLE

110

409

1913070

[illegible]

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 paise** per volume per day for general books kept over-due.